

کوئی عبادت

عنوان خاطره:..

✓ : حقیت الکیات با اشیاء و صفات

مدرسہ اہل بیت (ع) کراچی کے شاہکار خانہ کھانا اور کافین

بگویم که خوب بود. مثلاً هیچ وقت برای غذا و غذا خوردن قهلا تراشید

مسئله ۱۱: فرض کنید $f: \mathbb{R} \rightarrow \mathbb{R}$ یک تابع باشد که برای هر $x, y \in \mathbb{R}$ داشته باشد:

$$f(x+y) = f(x) + f(y)$$

و همچنین $f(1) = 1$ باشد. نشان دهید که $f(x) = x$ برای هر $x \in \mathbb{R}$ برقرار است.

کتاب از جهات اول تمام کنونی به جهت بود با اینک ع

و سابق کہ بود روزہ گرفتہ رفتی کہ سرکار و دولت از او ملوف
 ۱۳۵۸ و امور ایثارگران
 «کردی اسرار»

ضیاء المیزان: کلامی و فقهی حواشی نگارنده صاحب کلام روزگار است

خداوند که تبارک و تعالی است مال و دولت و حسن و قبح هم سبقت

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده :

بنا و دو از این راه ها نیز می که من تعجب کن جزو از رضای او ستانند

بهمه که خوش و ناخلاق من سوم راهی می می خواند : نصف روز در این قوا

و نصف روز کار می کرد کار لوگیک و تفکر ریاضی را در خواب یاد می گرفت

و برای رضای خدا

یکه می کرد که وضع حال خوبی نداشت لوگیک من را به صورت عجایب

انجام داد در حالی که فقط ۱۲ سال بیشتر نداشت تا ساعت ۱۱ نصف شب

و من رفتم به صبح روزی خوانده بود و به من خبری از آنکه بود و بخاطر

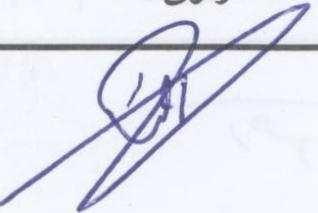
اینکه من را بیدار کند و به من خبری از آنکه بود و به من خبری از آنکه بود

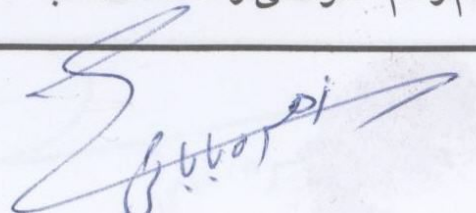
صدانده بود و به من خبری از آنکه بود و به من خبری از آنکه بود

این زن که محتاج است بروی لوگیک گفته بود من با او زن نمی توانم

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی :

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده :





این کار را کردم و شب قبل از خواب من خواب دیدم که گفت جان من

خواب سعادتمند

سگ و واقعه شدم ها و با تا بر سر و یک چیزی قبل به لکرم درستان من

گذاشت و به جانی رفتم که یک دست بهز و یک روی بر آفتاب بهم

زیادته و یک نگه زمین بود با نور خامی که به من گفت این اینفا بهر کس

«بخا زشت»

آه از خبر بهر کس را آفریدند در خندان **بخا زشت** به طوند بهر کس

یک شب تا دم صبح بیدار بودم و گفتیم بیت الم هنوز خوابیدی و چقدر بخا زشت خوانی

به گفت آفتاب را صبح است که من **بخا زشت** که بهر کس بهر کس

تکلیف هم نرسیده بود از اول خبر تا آخر خبر به مروت ۲ سال بهر کس

صاحب و خانم سگ الم حسین - یازدها - خاتم الم (میدار بهر کس)

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

رهبر بابایی

درجست کارهای تدارکاتی انجام داده و هر کاری که می توانست انجام

می داد و حتی مرخصی که به اسرائیل می دادند به فرزندان می داد و در حال حاضر دارند

خواب صادر و فراوانی بودند

بعد از سه ماه خواب دیدم که به بی بی برادرش را به بی بی می بردم

که می روی گفت ما اینجا کار داریم و صورتش را بر گردانید و گفت بیخیال

انفک و صدرش مال اصل خود بود و خیر اهل خانه بود و ترک نمی شد

خانم عباسی و در خواب می بینم که گفت می خواهم بروم خانه خود

لاستفاری به مادر

در عیادت فارو به بی بی می بردت و می بینم که بی بی گفت مادر برای

من گریه کنی و می بینم که بی بی می بردت و می بینم که بی بی گفت

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

عنوان خاطره:

حجت‌الافروزند و هارم من روز قبل (ترانیدم به دنیا بیاید ضرب
 ویدم یک خانم صدفی پوش با جوارب کامل و پیراهن
 آهرویک شفاف گل به من داد و نور صورت آن خانم
 می‌بارید حجت‌الافروزند من (مغفان) به دنیا آمد
 زلفان که سر حجت‌الافروزند و در جیب ضعی برض آن
 نوشت

توی خانه خورفان توسط عاقل زای زکرم
 لا عاقل بودیم تقفا توی اتاق او را قرار می‌دارم و می‌ختم
 و کارهایم را انجام می‌دارم اما از دست نمی‌کند و وقتی
 هم صاحب خانه از پشت پنجره می‌بایدش و فامی هر فقط
 لبخند می‌زند

وضعیت (فصلی) مان ضعی مناسب نبود و می‌آمد
 ضعی زود شروع کردیم به کار و در
 کارهای مختلف را انجام می‌داد و لوله کشی - مکانیکی -
 سنگ تراشی - آرمی نبودیم و بعد و قفس را به
 پیچودگی طی کند

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء صاحب‌کتاب:

۳

دری رفعت

خیمی به هوش و در سره کار می هم می توانست ضعیف بود به
تمام فنون آن کار مهارت پیدا کند.

علاوه بر این که به کار می رفت در سن هم می خواند
که با رضای که بود به کس می رفت که خانم که ضعیف هم
به بخت بود به در بخت می بود از استار حقیقه که
می فرمود که به کس که خانم از آن برانجام دهد
که صاحب بخت قبول نکرده بود چون می دانست این
خانم نمی تواند بچ را بولد کس را برفت کند
حقیقه که وقت که این صاحب را می خورند و درش به تنهایی
به قتل آن خانم می رود و کارهای بولد کس را بخت می
را بدون این که از آن خانم بچ را برفت کند
انجام می دهد.

حقیقه که چون مجبور بود به بخت که به قتل آن خانم
می رود کار را بولد کس تا به صبح از راه دانست
حقیقه که می گفت این خانم که تا به بخت که بخت می
دانست.

رضای هم که حقیقه که به خانم می ترسد و در آن صبح
باقی نمانده بود و حقیقه که به بخت می دانست.

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

محمد

✓ حق گذاشتن و قرار دادن برادر استیغاب بر می آید برای عادل در نقش

انجام می رسد و همیشه می گفت طاعتان القاسم رها.

آن قدر عالی مرتبت محبت الہ اور رابوب داشت کہ رفائی

عَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ

بزرگش هم فوت کرد مادر بزرگش عمامه از صوفی و

مقاله اولی تحت تصرف می باشد

طیور اصل مطا (لر) و آب های مختلف از جمله

السلامة العامة في (الزفاني) كالعبد في آخره

خودش کے لیے کتاب راسی خواہ و رادہ نش

میں آوروں کے آگے ہی گھٹتے اس کی کتاب فارماکولوجی

کشی و عربی و فارسی و کتب قدیمه و کتب جدیده

آن دعا استفاد کنند.

عزیزش فوتبالی را دوست داشت و اشکهای فراموش

سید علی کو (بائیں) فرما کر

بہر کل وکیرہ علاقہ راکٹ سے باغیہ منزل رسیدی جا کر

وہ ماحول جس کی گنت مراقب آئے ہوئے ہے۔

ترغیب کران غنی در پیش می آید. اهل انما معبت الہ

تو نے کہ جس پر صبح کس چراغ

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

9

حضرت کریم را انداخت و فقط روحی که بر سر
نایبین بود صلوات می فرستاد و می گفت به جای این
کار بهتر است که به هدیه قرآن آغوش دهی.

از اصرار کریم پدرش می آید اظهار می دارد من یک
لقمه نان و افل نخود از بسش پرور و غذای به راض
ساز بود فورش تا نخود را می خورد.

فورش که باغی را می می هر از لباس پدرش را
من شست و آن را پس اش می ریخت و داشت به او
می گفتم حجت آن بود تا به اهنگ را بدوزم می گفت
نه من نایب این کارها را خودم یاد بگیرم و انعام
بر هم.

روسی فیلی تا که داشت و هم خواهرهایش
هم تو که می زار خواهر حجت آن می زار بود که قرار
شد روسی به روسی به من گفت با من یک جوراب
شلوار برای من می خری؟ من هم برای خواهرش
جوراب شلوار می فرستم وقتی که حجت آن خواهری

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

محمد
۷

که را در این راهت **شمار** و گفت فوایدی بهتر است که
به ما می رسد. **جواب** دلواری، شلوار و پیراهن
اطلا **شکر** این نویسنده گفت آن قدر بدبخت
تر از ما توی این شهر **هستند** و ما به زور رایش این
نویسنده می خریدیم.

از همان عین نشی نگاربر رخ نماز خواندن را یاد گرفت
صیقل اهل **مطالعه** بود و از اصول دینی و مبنای اساسی
صیقل صیقل یافته بود.

از جوانی هم که نماز جمع در مسجد کثرتی می کرد
و شیران را هم برای رفتن به نماز جمع دعوت می کرد
ز جوانی هم که خانه می آمد در باره عظیم دعا و قرائت های
که توی نماز شده بود برای ما حرف می زد و می گفت
ما به آن آقا ها حق را بالا نمی بریم.

اگر فاضل ها و محاسب ها کار می داشتند برای آنکه ایام
می **داد** و برای آنکه کارهای خود را می ساختند برای ایام
می **داد** هم این می گفت از وقتی که محبت الهی شیر آب
منزل ما را تعمیر کرده است تا قارا اصل خراب نشده
است.

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

۱۰: به تمام صبیح و عشاء را است و این را هم می گویند
به رستم و است غزل و می فرستد زین ^{صیفت} و این اوقات
به شاه می فرستد.

ماہ رمضان کے ہر روز تمام روزہ دار اپنے راضی گرفت
حس گرفت بہ حق (نہیں براہین و گریہ و روضہ خوار و ہاں)
بی رضاعت افطار کریں

وزیرین حکومت شرفانی همراه فرام با صبر و تطاول
و راه چاهی می رفتیم و در وقت از مسجد اقصای می گرفت
و پیش می کرد با دو اوستا و اشراف قات با هدیه و جود
می رفتند و روی دیوارها را می نوشتند.

آن جوان هم که شهادت داده و هم جسدش را در این
مکان دفن کرده اند و در این قبر است.

زبان بکرام غیبی است این آفرینده را
سراسر دیدار اقام و استقام به یکران رفته

بنام ضیعی ضعیف علاقه را با یک همیشه می گوئی
قریبان (عام و حرف هایش) یقین و تمام حرف هایش
امام ضیعی را است است.

رنگت اعلا مکتبی توانست جواب و مدال فوری را در

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:  نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

حاکم را به کار کند و ۵۰ بازی و ظلم و ستم را از بین ببرد
 و وفای فرستاد که به پیشین اقامت با شایسته و ایشان را
 تنها نگذاریم و مصالح دستورهای ایشان باشیم
 با اقامت جماعت مسجد آقایی که می بردارند طریقه
 زرفانی که جنگی است می عراق و ایران آن آنجا شد هنوز
 حجت آن مردی رفت که کلمه زعفران و شایسته برای
 رفتن به جبهه شروع شد با این ۳ بارگان غریب
 رفت و دور آموختن را آنجا گذرانده
 در آن زمان به پیشین اقامت با شایسته و شایسته
 رفت و رفت و رفت
 زرفانی که می خواست جبهه رود طبعی شایسته بود و او
 گفت که فارغ است از جمع کن گفت صاحبان جان
 من که گفته اند عیسی اکبر اقامت حسین نبینیم
 عیارش بود که رفت جبهه و در آن روز حجت اله
 ضربه زد و شایسته که یکی آمدند بقتل جان و گفت حجت اله
 عازم جبهه شده است
 که عازم کرد آن نوی منطقه پس شایسته و درود
 الهی ۱۵۵ آنجا بود و اسلام رفیق عیسی آمد

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

محمد

ووفقاً روستای محبت الیه فی سلافتی او را بر این ها

می آفریند

کوه بارش کنش تو را بر این باریش خوره بور و لاری
حقت الیه را به بهارستان شهد برده بور و لاری
آنها او را به بهارستان انتقار دارد بور و لاری
حقی خوب قبول می کند هم توی بهارستان
گذشت خور و صول

اما محبت الیه به عاضی نداد از محبت الیه بی خبرم
و ضرر و نبالش من گفتم تا او بی خبرم
یک به یک را به بهارستان می بردن عیسی بن مریم
بر سر در و آورده به بهارستان و گفت محبت الیه
توی بهارستان است
زحای که رفتم به بهارستان رفتم محبت الیه توی ران
است اهانه نذر که به بهارستان رفتم و به بهارستان
را به بهارستان ناکهان اشکی توی چشم های محبت الیه
جمع شده

به محبت الیه گفتم ما این قدر مضحک را به بهارستان
چرا به بهارستان گفتم ما را به بهارستان

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

محمد

را

کاش

و بخواهم که اینجا خوشگذرانم.

صحبته را در حدود ۹ اردیبهشت قوی به بیمارستان بدری بود
بعد از آن با من صحبت کرد و در این مورد هم به من خبری
دادیم و من هم به این سبقت خود که بخواهم به بیمارستان
بیایم و کمتر به من گفت بعد از آن فاش و خودت از او خبری
کن و خود هم همراه من به بیمارستان بروم و وقت یکبار به
صحبته را در حدود ۱۰ اردیبهشت من قبول کردم و در حدود ۱۱ ماه
بایش تو که به من خبری که از او خبری که در این
از من خبری که به من خبری که به من خبری که به من خبری که
بعد از ۱۲ ماه گفت من می خواهم بروم و در این وقت
کردم که آن حالت خود بود و بعد قبول نکرد
و تا عصر در دستش گذاشت و به او خبری که
شور و شوق ۱۵ تو که به من خبری که به من خبری که به من خبری که
رفتی که به من خبری که به من خبری که به من خبری که

بار دیگر هم به من خبری که به من خبری که به من خبری که به من خبری که

و بعد به من خبری که به من خبری که به من خبری که به من خبری که
تو از آن انتقال اش و در حدود ۷ الی ۸ اردیبهشت
بیمارستان بود و من هم به من خبری که به من خبری که به من خبری که

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

حالت سیهوشی را دست به طوری که درست متوجه نمی شد
که چه کار دارد انجام می دهد درست و باریکیش را بر ستارها هم
تقطیع بسته بودند به ستارها نمی گفتند فغانی توانیم تنها پیش
بگذاریم حتی یک باری خواست خوردش را از دست
به یاد بیند و تاس کند.

در حدود ۱۹ روز آنجا بود که در میان و حاصل به
زیران اوستی رفتند اسمها را انتخاب می گفتند.
خودم با حجت اله حرف می زدم و حقیقت غایب را می ریش
می رادم.

بعد از ۱۹ روز به بیست و یک می رسیدیم امضای آمد و
۱۰ ای ۶ روز هم آنجا بود و دوباره آمد به خانه و گفت
حق می خواهم بگویم و بگویم چه می
حجت اله به من گفت که اصل وقتی که توی دل سب

بلند می شوی غایب می شوی و می بینیم چیزی را که کن و از من
رضایتی را نمی ریش تا مشکلی واقع شود با شما اندکی توی
چشمه آن آمد و گفته مادر همان یکا تا که گوشت تو هم
سراسر من کافی است به من گفت فغان این حرفها
را شتر من هم گفته باشم مادر هر طوری که خوریت

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

دوست دارم وقتی که رفتم از من را بکنید صبحی خوشحال

شورفت صبحم

دو بار آمد رفتم دیدم رفتم صورت نزارد گفتم چرا
این طوری شدی گفت عمار شران من نباش
بجای منی منی که وقتی دیدی فانیوارها اینان می آیند

رست و این نزارد

همان شب که آمد گفتم فردا صبح ساعت ۷ می خواهم

بردم همان طور که جوابیده بود رفتم بالایی سرش
دیدم صبح ۷ بجای نزارد گفت من عالم خوب است

و من باید هر صبح زودتر بروم

از آن صبح را که گفتم خوردش را برای عمار آماره کرد

ورفت تو می بیند که زید عمارش را خواند و

بم فانی برگشت و در باره رفت جوابید

می خواستم صبرایش نزارم که یک روز بعد از خواب بلند شود

بکشی آماره کنایه باقی بود بکشی را بر داشت و

فراها حق را کرد و رفت و ب من گفت عماران هم خودت

هم باید از من برفتم راسته باید

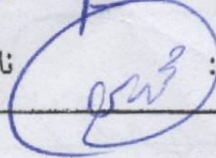
قرآن را بویید و من هم بهشت سرش آب رفتم

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

محمد

۱۲ ساقی در عیال طایفه و
 بهارش اعیان می کند و شصت می شود
 خورش فواید ریه و بزرگم به گفته بزرگوار اینکم
 کفایت نصیبان شود اول ریه است و بعد هم انجم
 حارستان از دستگان رافضی بدو
 و استیم برای صحت الیه الیه الیه الیه الیه
 هم خانم را تفت می کرم
 بهشت فواید ریه و صحت الیه الیه الیه الیه الیه
 است و هم من گفت سلطان این کفایت و افعی شود ام
 و یک من نورانی در دست من قرار دارد و هم من گفت
 ماسک بی بی من را به بین و من را همراه خورش
 بر خورش یک ریه الیه الیه الیه الیه الیه الیه
 صیفی نورانی بود که ریه الیه الیه الیه الیه الیه الیه
 و طرف ریه الیه الیه الیه الیه الیه الیه الیه
 صحت الیه الیه الیه الیه الیه الیه الیه الیه الیه
 کردم تنی خواب جیغ می کشیم
 بهر صحت الیه الیه الیه الیه الیه الیه الیه الیه الیه
 شیر حال خود را من خودم را گشتان گشتان بهم

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:  نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

ایوان رساندم و دوباره از هوش رفتم
بعد پیش خانم های قسم و راکت های گاهه های مان
دارم تا اوبقیه اش را بیافند

از خانه های آقدم بیرون

هر زمان هم که بهر آفروید و نافع و غیره شقاوت صحت است
را بر این ها آورده بود آفروید که خانم افا خفالت
کمی به بود که غیر شقاوت صحت است را به نافع را به
سیر کاغوش طمان باز بود و از او خواسته بود که
غیر شقاوت را به فاسد بعد از خانم های
آقدم بیرون غیر شقاوت صحت است را به من دارند

حتی که اول هر ماه بود که شقاوت رسید

رفتم آخر که صحت است بهر طور و احوال خود

اقام زغان شقاوتش را در و این طور و قدر شده بود
که بهر ساید و بعد هم به آرزوی خودش که شقاوت

بود

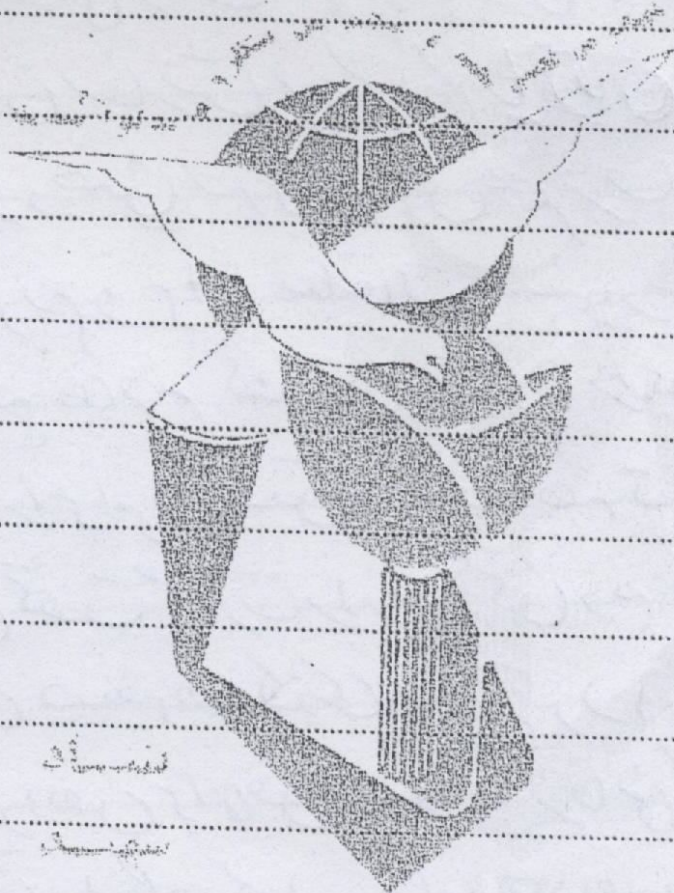
همیشه می گفت نگذارید اسلحه شما را در زمین باقی بماند

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده:

خدا را به یاریت ضمیمه گستان بختیاری

استان اصفهان است



نویسنده: ...

تألیف: ...

۱۳۵۸ و امور ...

نام و نام خانوادگی و امضاء راوی:

نام و نام خانوادگی و امضاء مصاحبه کننده: